

## گزارشی تازه‌یاب درباره سقوط صفویه، نادرشاه، روابط با عثمانی و انعکاس اخبار ایران در مکه مکرمه

به کوشش: رسول جعفریان

### مقدمه

پدر و فرزندی از شیعیان جبل عامل در مکه مقیم شدند. پدر سیدمحمد و فرزند رضی‌الدین. هر دو در این شهر ماندگار شده و آثاری از خود برجای گذاشتند. این دو عالم با علمای شیعه که در ایام حج از بلاد مختلف راهی حجاز می‌شدند، آشنا شده و میان آنان اجازات علمی رد و بدل می‌شد. طبیعی است که شماری از علمای ایرانی نیز مقیم حرمین بودند و در شرایط سخت حاکم بر این دو شهر، زندگی می‌کردند.

سید محمد بن علی بن حیدر موسوی عاملی مکه مردی فاضل، ادیب و شاعر و عالم دین بود، و کتاب «تنبيه و سنی العین» را نوشت که مقایسه‌ای میان امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - و تحلیلی از انعکاس فضائل آنان در میان شیعیان به ویژه در جریان اختلاف میان زیدیان و امامیان بود. ما در باره این اثر، مقاله‌ای مستقل نوشتیم. شرح حال وی، در کتاب فرزندش که همین تنضید (۲:۲۲۷) مورد بحث در این مقاله ماست، آمده است.

فرزندش سید رضی‌الدین، نویسنده اثر دو جلدی با نام «تنضید العقود السنیه بتمهید الدولة الحسنیه» است. این کتاب در تاریخ شهر مکه از اواخر قرن ششم تا روزگار خودش اندکی پس از میانه قرن دوازدهم هجری است.

کتاب به روش نویسندگان و مورخان مکی است که کتابها و آثار فراوانی در تاریخ مکه نوشته و در قالب سنوات شرحی از رویدادها و شرحی از احوال متوفیات هر سال که معمولاً چهره‌های برجسته شهر به خصوص حکام این شهر از اشراف حسنی است، به دست می‌دهند. علاوه بر این، از تعمیراتی که در حرم الهی توسط عثمانی‌ها صورت می‌گرفت نیز اطلاعات تازه‌ای به دست داده است.

کتاب تنصید/ از این جهت که توسط یک شیعه امامی مذهب نوشته شده، در میان آثار و تواریخ مکه یک استثناء است که غالباً نویسندگان و محققان کنونی عربستان نیز از آن غفلت کرده‌اند. این نویسنده به رغم تشیع و اعتنای کاملش به عالمان و شیعیان، نوع نگارش خویش را در همان قالب‌های ادبی و تاریخی رایج در مکه قرار داده و لحن خویش را نیز چندان شیعیانه نکرده است. با این حال، هم شخصیت او و خاندان او شناخته شده است، و هم به اندازه کافی در کتاب، شواهدی وجود دارد که این گرایش را بتوان از آن دریافت. آنچه جالب است این که بر اساس این کتاب می‌توان اطلاعات تازه‌ای از وضعیت شیعه امامی در حجاز هم بدست آورد. اما نکته‌ای که در اینجا مورد توجه ماست، توجهی است که وی به اخبار ایران و ایرانیان دارد. در این زمینه، اطلاعات جالبی در این کتاب است و افزون بر آن که بسا حاوی نکات تازه‌ای است که در منابع ما نیست، می‌تواند بازتاب اتفاقات و رخداد‌های ایران را در حجاز نشان دهد. توجه داریم که نبردهای ایران و عثمانی در ادوار پیشین، همیشه در مکه و مدینه انعکاس داشت، و دلیل آن هم رفتن ایرانیان برای حج از یک طرف و حضور شیعیان عرب در این ناحیه از سوی دیگر بود. مراقبت عثمانی‌ها نسبت به ایرانیان همراه با تبلیغات شدید آنان بر ضد مذهب تشیع، و تأکید بر لعن و نفرین بر روافض در خطبه‌های نماز جمعه به عنوان یک سنت، از آثار توجه خاص عثمانی‌ها به شیعیان و ایرانیان در این دوره از تاریخ حجاز است.

در اینجا برخی از این اخبار را انتخاب و ترجمه کردیم تا بتوانیم تصویری را که در حجاز از اخبار و رخداد‌های ایران به خصوص در دوره سقوط صفویه و روی کار آمدن نادرشاه وجود داشته بیان کنیم. طبیعی است که در لابلائی کتاب اخبار دیگری هم هست که می‌توان با کاوش بیشتر آنها را نیز به متن حاضر ضمیمه کرد. در یک جا با ابهام می‌نویسد: در دوم رجب، سلطانی از سلاطین عجم به بندر جده رسید. شریف سعد، نمایندگانی را برای «سلام» نزد او فرستاد. شیخ الاسلام مکه هم از یک مرحله مانده به مکه به استقبالش شتافت. سپس وارد مکه شد و در تمامی مناسک او را همراهی کرد. مولانا شریف سعد پول هنگفتی از وی به دست آورد. البته این خبر که از سال ۱۰۸۰ (و به احتمال از سلاطین هندی یا ازبک است) و امثال آن تا رویدادهایی که به زمان پیش از زندگی مؤلف مربوط است از منابع دیگر گرفته شده و اهمیت آن به رویدادهایی است که در دوران بلوغ فکری او اتفاق افتاده است.

اما آگاهی‌هایی که در باره جریان سقوط صفویه تا روی کار آمدن نادر و قتل وی دارد، جمعا نزدیک به سی صفحه از اصل کتاب را تشکیل می‌دهد. این منهای نزدیک به ده صفحه است که در باره حمله نادرشاه به هند دارد. به علاوه نامه بسیار مفصلی هم از احمد پاشا حاکم بغداد به مناسبت قتل نادرشاه برای سلطان عثمانی آورده که متنی عربی و ادبی و مفصل است. آنچه ما ترجمه کردیم، جز این دو بخش یعنی واقعه فتح هند و نامه احمدپاشا است.

در عین حال نخستین رویداد، مربوط به بیرون کردن ایرانیانی است که در شهر مکه مجاور بوده‌اند. با توجه به تاریخ این رخداد، پایان سال ۱۱۴۴ به نظر می‌رسد این جماعت حج را انجام داده بوده و شاید قصد رفتن هم داشته‌اند. در عین حال از آنچه پس از آن نقل شده معلوم می‌شود که قصد ماندن داشته‌اند و بعد از ماجرای آواره شدن آنان به طائف و جده، با آرام شدن اوضاع دوباره به مکه برگشته‌اند.

گفتنی است که این کتاب نیز همانند کتاب پدر مؤلف، یعنی *تنبیه وسنی العین*، توسط آقای حجت الاسلام سید مهدی رجائی تصحیح و منتشر شده است. مع الاسف به رغم زحمتی که ایشان می‌شد، کتاب سرشار از بی‌دقتی است. به علاوه که حتی یک فهرست اعلام ساده هم ندارد و این در این روزگار پدیده‌ای غیر عادی است. با این حال باید از ایشان متشکر بود که این متن را در اختیار ما گذاشته‌اند. گفتنی است که سالهاست استاد عمار نصار از اساتید دانشگاه کوفه در پی تصحیح این اثر است که امیدواریم آن چاپ منقح‌تر و بهتر باشد. شکر الله مساعیهم جمیعا.

### بیرون کردن عجم‌ها از مکه (از رویدادهای سال ۱۱۴۴)

در پایان سال یاد شده، عوام، در مسجد الحرام، علیه شماری از عجم که مجاور مکه مشرفه بودند، شوریدند. دلیل آن این بود که شماری از عجم از سال پیش در نزدیکی مکه اقامت کرده و برای عبادت به مسجد می‌آمدند. در این وقت، شماری از عوام تصور کردند که برخی از عجم، نجاستی بر کعبه مالیده‌اند. این بود که به کمک سپاهیان مصری علیه عجم‌ها شوریدند. عوام به خانه قاضی شرع هجوم بردند و او از محکمه گریخت و به حسین آغا پناه برد. در این وقت، او و حسین آغا و شماری از سپاهیان مصری به سراغ وزیر اعظم ابوبکر پاشا حاکم جده رفتند که گویا در این وقت به مکه آمده بود. سپس عوام به سراغ شیخ الاسلام مکه رفته و او را از خانه بیرون آوردند. شماری دیگر از اهل علم و شخصیت‌ها را نیز بیرون آورده و همگی برای اقامه دعوی به سراغ وزیر اعظم رفتند. این در حالی بود که اساساً خصمی وجود نداشت و معلوم نبود که دشمن کیست. مفتی از آنان خواست باز گردند اما ایشان جوابهای تندی داده و کارهای زشتی مرتکب شدند و بر حضرت وزیر غلبه کردند و حکمی از وی در باره اخراج عجم‌ها از مکه گرفتند و خانه‌های آنان را غارت کردند. از قاضی هم مانند همان حکم را گرفتند.

سپس در کوچه‌های مکه به راه افتاده فریاد زدند: هر کس از عجم‌ها در مکه باشد، مالش غارت شده و کشته خواهد شد. در حال فرار هم خانه‌های از خانه‌های آنان را غارت کردند. این در حالی بود که شماری از اشراف، آنان را از این کار باز می‌داشتند. این زمان شریف وقت مکه که شریف محمد بود در خانه نشسته و هیچ متعرض آنان نشد.

روز دوم، آنان نزد قاضی آمده و از او خواستند تا به سراغ شریف محمد بفرستد تا به آنان دستور دهد که چه قدر دارایی دارند. شریف از این کار خودداری کرد. او را با اموری که اقتضای آن وقت بود، ترساندند، او نیز موافقت کرد و منادی دیگری فرستاد تا آنان را امر به خارج شدن از مکه کند. آنان به طائف و جده و جز آن رفتند. سپس ایامی چند گذشت تا آن که غائله فروکش کرد، آنگاه کسانی را که مسبب این ماجرا بودند سیاست کرده و تهدید نمود. بعد از آن کسی را به طائف فرستاد و از آنان خواست تا بازگردند و آنان در اواخر ذی قعدة آن سال، همراه با شماری دیگر از حجاج که از جنس هم آنان بودند، برگشتند. آن ماجرا خاتمه یافت

۱. اشاره خواهیم شد که مقصود آن است که شریف را هم متهم به رفض خواهند کرد.

و کسی متعرض آنان نشد.

در حقیقت، تعصب در این کار، از سوی ترکها و آغاوات و شماری از اراذل کوچه بازار مکه بود، در حالی که اهالی اصلی مکه اصلا به این کار راضی نبودند چنان که شعری از آنان دلالت بر این امر دارد. از جمله اشعاری که در این باره سروده شده و تاریخ آن حادثه در آن بیان شد (سال ۱۱۴۴) شعر شیخ تاج الدین بن شیخ عارف منوفی بود. (سپس ۹ بیت شعر در باره این ماجرا نقل شده که ماده تاریخ آن نیز «غلب الجهل أهله» است.) اشعار دیگری هم معاصران در این باره گفتند. (تنضید العقود السنیه: ۲ / ۲۷۲ - ۲۷۴)

## داستان نادرشاه

در همین وقت بود که وزیر سلطان فارس [یعنی نادر] بر استاذ خود [طهماسب] در اصفهان شورید و او را از سلطنت برانداخت و وی را به خراسان در کنار آستانه رضویه فرستاد. این امری غریب و حادثه‌ای شگفت بود. اما علت آن، زمانی که طائفه سلیمانیه [از افغانها] در حوالی سال ۱۱۳۶ بر اصفهان مسلط گشتند، تمامی خانواده سلطنتی را کشته، زنانشان را اسیر کرده، اموالشان را به غنیمت گرفته و عمالشان را به تمامی ایالات این کشور فرستادند. تنها اندکی از خاندان سلطنت ماندند که آنان هم از بین رفتند مگر یک شخص به نام سلطان طهماسب فرزند شاه سلطان حسین - کسی که مملکت از دست او گرفته شد. طهماسب کمتر از بیست سال داشت. او در طهران مسلحانه قیام کرد و لشکر عجم و مردمان نواحی آن بر وی فراهم گشتند.

در این وقت بود که دولت عثمانی به شهرهایی که در نزدیکیش بود، مانند تبریز و ایروان و تفلیس و شماخی و جز آن تعدی کرده، آنها را تصرف نمود، مردان و زنان را به اسارت گرفت و به عنوان یک مالک در املاک آنان تصرف کرد. این اقدام به فتوای شیخ الاسلام اسلامبول بود، در حالی که دیگران منکر این فتوا بودند. خداوند عالم به حقایق امور است، جز آن که اینها چنین کردند!

طهماسب همچنان با کمک مردم، و همین وزیر [نادر] به دفاع از خود و شهرها مشغول بود، در حالی که اسم و رسمی نداشت. مدیران دولت او به جز آن وزیر، از امرای دولت پدرش سلطان حسین بودند. وقایع بزرگی بر او گذشت تا آن که توانست بر دولت سلیمانی [افغانه قندهار] و عثمانی پیروز شود. این شخص [نادر] با همت عالی خود، یکسره در ترقی بود تا آن که به رتبه وزارت رسید. نام وی نادر قلی بود. او با همت و تدبیر خود فتوحات زیادی کرد و ممالک از دست رفته ایران را برای رئیس خود باز گرداند.

سپس به اصفهان رفت، با سلیمانیه جنگ کرده، بر آنان غلبه نمود و ایشان را بکشت و آواره کرد و اصفهان را گرفت و از رئیس خود خواست تا به اصفهان بیاید. وقتی او را در اصفهان مستقر کرد، به هرات رفت، منطقه وسیعی که قلاع زیاد و حصن‌های بلندی دارد. یک سال و چند ماه آنجا را محاصره کرد، آن اندازه که اطراف آن را کاشت و درو هم کرد. در نهایت آنان را مستأصل کرد و هر آن کس که از سلیمانی‌ها در آنجا بود، آواره و پراکنده کرد. همچنین ۲۵ هزار خانواده از بزرگان و برجستگان هرات را به خراسان منتقل کرد و همان اندازه از خراسان به هرات برد و والیانی بر آنان گمارد.

### [خشم نادر شاه از شاه طهماسب]

سپس به بلاد فارس برگشت و به اصفهان پایتخت شاه خویش رفت و قدمهای او را بوسید، جز آن که به دلایلی، از او خشمگین بود:

اولا به دلیل آن که اموال زیادی را در غیر موارد لازم صرف کرده بود.

دوم: فسادی که از شرب و خمر و جز آنان گریبان‌گیرش شده بود.

سوم: آن که در وقت محاصره هرات، حاکم بغداد از طرف دولت عثمانی به همدان که از ممالک ایران بود یورش برد؛ زیرا شنیده بود که مردم هرات بر وزیر شاه طهماسب پیروز شده‌اند، به همین جهت از فرصت استفاده کرده، همدان را گرفت. وقتی طهماسب این خبر را شنید، لشکر کوچکی فرستاد که در نزدیکی شهر با دشمن نبرد کردند و حاکم بغداد، نیروهای سلطان را شکست داد و او به اصفهان گریخت. پس از آن مکاتباتی برای صلح صورت گرفت و مقرر شد آنچه از ممالک در اختیار عثمانی‌هاست در دست آنها بماند، و دیگر معارضه‌ای بر آنچه دست این طرف است، نداشته باشند. سلطان صفوی این صلح را پذیرفت.

وقتی خبر به وزیر مذکور رسید، کسی را به سراغ حاکم بغداد فرستاده، او را عتاب کرده تهدید نمود. زیرا میان آنان صداقت و دوستی بود، و حرفهایی که برخلاف آنها عمل کرده بود.

در این وقت، وزیر [نادر] به خاطر موضع خفت آمیز شاه در رفتن به همدان، و بلایی که سر او آمده بود، و از کاسه شکست نوشیده بود، خشمگین شد. برای او قبول چنین صلحی، سخت بود، جز آن که در این وقت، با او ملافت کرده، از وی خواست تا به منزل وی در بیرون شهر، تشریف بیاورد و او چنین کرد.

وقتی آمد و در اختیار او قرار گرفت، بعد از آن که شاه شراب خواست و مست شد آن چنان که عقلش زایل گشت، او را در یک محمل بزرگ گذاشت و لشکریانی در اطرافش گماشت و به مشهد فرستاد و از او خواست همانجا بماند. سپس فرزند کوچک او را که به وی شاه عباس گویند، خواست و او را در گهواره‌ای که از طلا و جواهرات بود قرار داد، وی را بر سر خود گماشت، همراه خود به دیوان برد، و دستور داد طبل نواختند. سپس خلعت‌ها به امرای سپاه داد و پولهایی میانشان تقسیم کرد، و سکه به نام عباس سوم زد و خطیبان در شهرها به نام او خطبه خواندند و دعا کردند. پایتخت را هم از اصفهان به قزوین برد، جایی که تختگاه قدیم صفویان بود. امیری نیز از طرف خود بر اصفهان گماشت، همین طور وکیل و کسی که مشرف بر او باشد در اصفهان معین کرد. سپس با سپاهیان خود، به همراه اموال زیادی که از اصفهان و نواحی برداشته بود، برگشت.

### [حمله نادر شاه به بغداد]

نادر همچنان می‌رفت تا آن که قصد بغداد کرد و تمامی مناطق اطراف آن را تصرف نمود. سپس به محاصره قلعه پرداخت، بعد از آن که زنجیرهایی از آهن درست کرده و به صورت پل روی شط انداخت، چوبهایی بر آن قرار داد و اسبها و سپاهیان را از آن عبور داد. دلیل این کار آن بود که حاکم بغداد، پل‌های معمول را برداشته بود.

این بود تا آن که سلطان عثمانی او را مورد هجمه قرار داد. امیر سپاه عثمانی، وزیر اعظم عثمان پاشا بود که

شمار زیادی از وزراء و سپاهیان فراوان او را همراهی می‌کردند. در این وقت حاکم بغداد، به هوای رسیدن آنان، از بغداد خارج شده، جنگ شدیدی با سپاه نادر کردند، به طوری که بیشتر سپاهیان او کشته شده و خود و برخی سپاهیان به سمت همدان گریختند. یک ماه در آنجا ماند و سپاه عثمانی در پی رسیدن به او بودند.

نادر در کمترین مدت، تجدید قوا کرده، به سوی آنان بازگشت. آنان نیز به سوی او رفتند و در میان راه به هم رسیدند و جنگ بزرگی با آنان کرد، به طوری که عثمان پاشا و عده دیگری از وزراء کشته شدند و بیشتر سپاهیان از بین رفتند و بخش زیادی آواره شدند و لشکرگاهشان غارت گشت. سپس مانند شیری خشمگین به سوی بغداد رفت، اما حاکم بغداد با لطف و نیکویی با وی برخورد کرد تا استمالت خاطر وی را کرده باشد و میانشان صلح شد.

در این وقت، بیشتر اسباب و وسائل خویش را باقی گذاشت و به سوی یکی از امرای خود و بزرگانی از سپاهیان رفت که همراه حدود دوازده هزار نفر، با مشاهده فرار نادر به همدان، یا به تصور کشته شدن او، از میدان نبرد گریخته بودند. نادر به شیراز رفت و در مدت ده روز به آنان رسیده، فرمانده فراری را گرفت و کشت و بار دیگر تجدید قوا کرد.

در اثنای همین اوضاع بود که به شیخ احمد مدنی دست یافت، کسی که در اطراف فارس شورش کرده بود. او را در دیگی گذاشت و پخت، به این عنوان اگر آنچنان که از قول مشایخ و اهل ولایت در باره وی گفته شده، ضرری به او نخواهد رسید، زیرا او را ولی می‌پنداشتند و دولتش بر همین اساس برپا شده بود. نادر اندکی صبر کرد و سپس گفت: آنچه را روی دیگ انداخته بودند بردارند، من تصور می‌کنم او از بین رفته است. وقتی برداشتند دیدند که ذوب شده است. نادر به قوم او گفت: این شخص ولی نبود، بلکه شیطانی بود که شما را فریب داده بود. سپس اموال و جواهرات زیاد او را که نزد وی و در خزانش بود و از سلیمانی‌ها در حین بازگشت آنان از بلاد عجم و در حال فرار از اصفهان از دست نادرشاه، غارت کرده بود، گرفت. سپس بر طاغیان دیگری جز احمد مدنی نیز غلبه کرده، قلاع فراوانی را تصرف کرد و کار را با دستگیری محمد خان بلوچی، همان کسی که با عساکر به شیراز گریخته بود، خاتمه داده وی را کشت و اموالش را ضبط نمود.

پس از تجدید قوا، به سراغ نیروهای عثمانی که در تبریز و ایروان و تفلیس و شماخی بودند رفت، شهرهای که حدود و مرزهای میان دولت عثمانی و ایرانی و در دست صفویان بود. زمانی که طایفه سلیمانی بر بلاد عجم مستولی شده، اصفهان را گرفتند و شاه سلطان حسین و فرزندان او را اسیر کرده، سپس او و فرزندان او را کشتند، دولت صفویه به آخر رسید، جز همین سلطان طهماسب پسر شاه سلطان حسین که نادرشاه به او خدمت کرده، سپس او را برداشته و پسرش شاه عباس را به جای وی گماشت، چنان که شرح آن را دادیم. نجات وی چنان که گذشت به خاطر فرار او به طهران بود. [احتمال سقط در اینجا وجود دارد. شاید مؤلف بر آن بوده است که بگوید در آن حوادث بود که شهرهای یاد شده به دست عثمانی‌ها افتاد].

زمانی که نادر به سوی این قلاع آمد، با آنان به جنگ برخاست و به تدریج آنها را تصرف کرد تا آن که بر تمامی این شهرها و قلاع غلبه کرد، و شماری را کشت و اسیر کرد و بلاد را آماده کرده، قلاع را مستحکم کرده و پر از سپاه نمود. آنگاه به سمت دولت عثمانی رفت. آنان سپاهیان زیادی را با وزرای فراوان آماده کرده

و عبدالله پاشای کوپریلی را که وزیر اعظم و مشاور برجسته بود بر آن گماشتند. وقتی سپاه یک صد هزار نفر دولت عثمانی برابر او رسید، به مقابله و مقاتله با آنان برخاسته جنگ بزرگی کرد تا آن که بر آنان غلبه نمود و عبدالله پاشا با وزیرانی که با وی بودند کشته شدند. شماری از سپاهیان نیز کشته و تعدادی اسیر شدند. اموال و سلاحها و اسبهای آنان را به غنیمت گرفت گو این که اصلاً اتفاقی نیفتاده است. این باعث فزونی قدرت و شوکت او گردید.

نادر همچنان در این مناطق بود و در همین وقت به سراغ طایفه لزگی‌ها رفت که بیش از یک صد هزار نفر بودند، مناطق آنان را تصرف کرد. همچنین نبردی سخت با تاتارها داشت. وی در این نواحی بود تا آن که میان او دولت عثمانی صلح شد، بر این پایه که آنچه در اختیار اوست و سابقاً در تصرف دولت صفوی بوده است، در اختیار او باشد و به مناطق دیگر دولت عثمانی مانند بغداد و غیره حمله نکند.

این صلح مستقر گردید و بعد از آن میان او و سپاه عثمانی جنگی واقع نشد، به عکس هدایا از هر دو طرف رد و بدل می‌شد. در جریان صلح، بحث برگرداندن اسرا از هر دو طرف مطرح گردید که این نیز محقق شد و خداوند ماده فساد را میان دو دولت قطع کرده، خون مسلمانان را بتوفیق الهی به دست بندگان صالح خدا حفظ کرد، زیرا جمع کثیری از مردم از دو طرف کشته شدند و مسؤولیت این بر عهده کسانی است که بانی و باعث این جریان بودند. لا حول و لا قوة الا بالله.

باید یادآور شد که این صلح میان این شخص و دولت عثمانی، واقع نشد مگر بر پایه‌ای که شرح آن را در حوادث سال ۱۱۴۹ خوهیم آورد، همان سالی که عباس [سوم] از سلطنت خلع شد، زیرا ما هر حادثه‌ای را در سال خود ذکر خواهیم کرد. (تنضید: ۲۷۵ - ۲۸۰)

### کشته شدن پسر نادرشاه و برخی از اخبار وی

در این سال (۱۱۴۸) رضا قلی میرزا پسر نادر شاه که نادر وقت رفتن به هند او را به نیابت از خود در مشهد گماشته بود، کشته شد.<sup>۱</sup> با کشته شدن شاه سلطان حسین و اولادش به دست محمود بن اویس در سال ۱۱۳۵، تنها پسر او با نام شاه طهماسب توانسته بگریزد. وی جنگهای زیادی با سلیمانی‌ها در شهرهای زیادی داشت به طوری که نزدیک بود اسیر آنان شود. زمانی که خداوند او را از دست آنان نجات داد، او را در اختیار کارگزارش نادر قلی که بعداً نادرشاه شد قرار داد. داستان دستگیری طهماسب و فرستادن او به مشهد و حبس وی در آنجا همراه با عیال و اولادش گذشت و این که بعد از او فرزندش کوچکش عباس که در مهد بود را به سلطنت گماشت و خود را نایب او دانست. سپس در سال ۱۱۴۹ او را خلع کرد و چنان که شرحش گذشت خود بر تخت نشست و او را نیز به مشهد در کنار پدرش به حبس فرستاد. این بود تا آن که به هند رفت و پسرش را به نیابت از خود در مشهد گماشت. گویا به وی گفته بود که اگر

۱. عبارت در اینجا مبهم است و علی القاعده باید افتادگی داشته باشد.

شنیدی که بلایی بر سر من آمده است، هیچ کس از اینان را باقی نگذار و در غیر این صورت متعرض آنان نشو. پس از آن اخبار نادر به دست پسر نرسید و حتی شنید که او کشته شده است، از اینرو در کشتن طهماسب و فرزندش عباس و طفلی که در شکم مادر بود، عجله کرده همه را یک شب کشت. هفت روز پس از آن بود که خبر زنده بودن پدر و فتح هند رسید و نمایندگانی با نامه رسیدند تا به طهماسب بشارت فتح هند را بدهند و بگویند که این پیروزی ناشی از طالع سعادت شماس است. فرزند شقی از آنچه کرده بود نادم شد، در حالی که ندامت سودی نداشت.

وقتی پدرش از هند برگشت، او را به این جهت، مؤاخذه کرده و وزیر دست یکی از امرایش حبس کرد تا آن که بعد از مدتی، چشم او را کور کرده و در جایی خلوت در مشهد، در کنار قبر طهماسب و فرزندش گذاشت.<sup>۱</sup> اکنون به عقاب الهی بنگر که چگونه بر وی فرود آمد و به سبب این کار در جهنم جاودان خواهد شد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

## فصل در حوادث سال ۱۱۴۹

### [چگونه نادر قلی، نادرشاه شد]

پیش از وعده کردیم تا ذیل رویدادهای سال ۱۱۴۰ باقی مانده اخبار نادرشاه و چگونگی کنار گذاشتن و خلع طهماسب و این که چگونه او را به خراسان کنار قبر جدش علی بن موسی الرضا فرستاد<sup>۲</sup> و و پسرش عباس سوم را جانشین او کرد، و تفصیلی در ذیل رویدادهای سال ۱۱۴۶ گذشت، را نقل کنیم. در این سال میان نادر و دولت عثمانی، چنان که تفصیل آن گذشت، صلح استقرار یافت. بدین ترتیب بر قدرت و صولت او افزوده شده و سپاهیان فراوان گشتند و فرمانش نافذ شد. از اینرو هوس استقلال و خلع عباس سوم را کرده، شروع به استوار کردن کارها کرد.

نادر گفت: این صلحی است که ما باید برای تحقق آن، پیمان و مکاتبه داشته باشیم. نیاز به پادشاهی داریم که بتوان به سخن او تکیه کرد، و در گفتگو بر او اعتماد نمود. این در حالی است که پادشاه یک طفل کوچک است، نادانی، که نمی‌داند چه باید کرد و چه تدبیر باید نمود. پدر او را نیز که تجربه کردید و دیدید که در سختی‌ها و فشارها چه رفتاری دارد، آن گونه که شما بر عدم لیاقت وی برای پادشاهی اتفاق نظر داشتید. من یک وکیل هستم، شمشیری است که برگشت ندارد، طبعاً باید شخصیت‌های برجسته و اعیان این خطه گرد

۱. ماجرای نقل شده درباره رضا قلی میرزا متفاوت با مطالبی است که در منابع این دوره آمده است. رضا قلی در وقت رفتن نادر به هند به عنوان نایب السلطنه تعیین شد. در همین مدت او طهماسب و بسیاری از خاندان وی را در سبزواری کشت. پس از آن که نادر از هند برگشت در مسیر جنگ با لژیان مورد سو قصد دو افغانی قرار گرفت و تصورش بر این بود که این اقدام از سوی رضا قلی طراحی شده است. به همین دلیل وی را کور کردند. وی پس از کشته شدن نادر، توسط علی شاه برادر زاده نادر که خود را شاه اعلام کرده بود به سال ۱۱۶۱ کشته شد.

۲. سلسله صفوی بر اساس نسب های موجود به حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام میرسد نه به علی بن موسی الرضا.



آمده، شخصی را به پادشاهی برگزینند که بتواند جنگها را هدایت کرده، با پهلوانان درافتد. او باید شخصی جز من و فرزند من باشد.

این در حالی بود که تمامی بزرگان سپاه، و صاحبان مناصب شرعی در تمامی شهرها، برکشیده وی بوده و او بود که با عزل فرماندهان و سپاهیان صفوی و بزرگان دولت آنان با قتل و کنار گذاشتن و پراکنده کردن، آنان را به این نقطه رسانده بود. نادر در دوران وکالتش، تمامی آثار صفویان را محو کرده و بر این باور بود که آنان عامل خرابی و از بین رفتن اقتصاد بوده‌اند.

بدین ترتیب به گونه‌ای شگفت، زمینه را برای خود فراهم کرد، کارهایی که جز از آدم حکیم و عاقل سر نمی‌زند. این در حالی بود که نادر قلی، کسی که طهماسب او را «طهماسب قلی» لقب داده بود و به آن شهرت یافت، نه پدر شناخته شده‌ای داشت و نه خانواده‌ای قابل ذکر. بلکه یک شتردار بود که وسائلی را حمل بر شتر کرده، اموال قبیله افشار را در نواحی خراسان منتقل می‌کرد.

به عنایت الهی بنگرید، وقتی به کسی روی آورد، حتی اگر پایین باشد او را به بالاترین مرتبه رسانده، امر شاهان و صاحبمنصبان را به او می‌سپارد. درست اتفاقی که برای تیمور افتاد، تیموری که بر اساس آنچه در تواریخ آمده، یک چوپان بود. تو با دیده باز و بیدار در این نکته تأمل کن، این که چگونه امر غنائم را به راعی غنم - گوسفند - می‌سپرد.

[چنان که شاعر گوید:] وقتی عنایت به عبد خریده شده روی آورد، حکم و فرمان او بر صاحب و رئیس او نیز نافذ گردد.

این حقیقت حال نادر بود، پادشاه پادشاهان، وقتی خدا بیخشد، و البته از علت نپرس.

نادر در حالی که در قزوین بود و از نبرد با رومیان باز گشته بود، به تمامی مملکت صفوی از خراسان و اصفهان و شیراز و آذربایجان و دیگر بلدان فارس فرستاد و تمامی شخصیت‌ها ووالیان و قاضیان و شیخ الاسلامان و کدخدایان خواست تا گروه گروه نزد او بروند. در همین زمان، خیمه بسیار بزرگی را که با طلا و جواهرات و نقره‌جات زینت یافته بود آماده کرده، تخت بزرگی در آن ساخت و همراه آن دوازده صندلی که با جواهرات فراوان زینت یافته بود.

زمانی که این شخصیت‌ها گرد آمدند، این اشارات و تصریحات را دیدند. در این وقت شخصیت‌هایی از سوی دولت عثمانی نیز حاضر بوده و این مراسم را ناظر بودند.

وقتی مجلس برقرار شد، او بر یکی از صندلی‌ها نشست و تخت را خالی گذاشت و آنچه را که شرحش گذشت برای آنان گفت. در این حال، تمامی حاضران فریاد زدند که ما هیچ کس جز تو را نمی‌خواهیم و کسی جز تو را امین اموال و جانهایمان نمی‌شناسیم.

ابتدا برای مدت کوتاهی نپذیرفت اما بعد از آن برخاسته روی تخت نشست. در این هنگام طبل‌ها به صدا درآمد و او به ارباب مناصب خلعت بخشید و سپس رسولانی را به تمامی مناطق فرستاده، این مطلب را به مردمان اعلام کرد و دستور داد تا نام او بر منابر برده شود. وی همچنین دستور ضرب سکه داد، آن هم به روشی جز آن چه زمان صفوی معمول بود. آن روش این بود که در یک روی سکه این عبارت: «لا اله الا الله،

محمد رسول الله، علی ولی الله» و در روی دیگر نام سلطان صفوی و اطراف آن نام دوازده امام بود. نادر دستور داد یک روی سکه این جمله را بنویسند «الخیر فیما وقع» که حاوی ماده تاریخ جلوس او بر تخت یعنی سال ۱۱۴۹ و بر روی دیگر سکه این شعر فارسی را بنویسند:

سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان  
نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان<sup>۱</sup>  
معنای این شعر این است که نادر ارض ایران به نام سلطنت، سکه ضرب کرد، کسی که همه گردنها برابر او کرنش می‌کند و از تمام عالم خراج می‌گیرد. در این شعر «نادر ارض ایران» نوعی توریه است، چنان که مخفی نیست.<sup>۲</sup>

نام «ایران» نامی است که بر تمامی بلاد عجم اطلاق شده و منطقه فارس، خراسان، آذربایجان و گیلانات تا بنادر دریا از آن زمره است. صاحب این مملکت، ایران بن آشود بن سام بوده و مملکت ایران که ملوک فرس در آن بودند، به ایران منتسب است. این نکته ای است که قلقشندی در نهایتاً الارب گفته است. برابر آن توران است، نامی که بر بلاد ازبک اطلاق شده و بلخ و بخاری و خطا و تا حدود ملک عجم از آن جمله است. در قاموس آمده است: توران نامی برای ماوراءالنهر است و به پادشاه آن توران شاه گفته می‌شد.

### [حملة نادر شاه به قندهار]

اکنون به ماجرای چگونگی به سلطنت نشستن نادر شاه و این که چگونه عده و عده خود را سامان داد می‌پردازیم. به تخت نشستن او آن گونه که شرحش رفت، در شهر خود، در سال ۱۱۴۹ بود. پس از آن به اصفهان آمد و وضعیت خود را در آن، سامان بخشید. سپس از همانجا آماده رفتن به قندهار شد. وی روز ششم رمضان همان سال با سپاهی گران، همراه ذخائر فراوان و در حالی که پیشاپیش کارگران و بناها و حفرها می‌فرستاد تا به تأمین آب آشامیدنی پردازند تا سپاهیان از آن استفاده کنند و آن نیز آن را فراهم می‌کردند.

آنان از منزلی به منزل دیگر رفتند و خود نیز در پی ایشان روانه بود. وقتی از منزلی می‌گذشت شماری از طوایفی را که از بیابانهای روم آورده بود در آن منازل اسکان می‌داد تا به عمارت و زراعت پردازند و او خراج سه سال را از آنان برداشت.

وضعیت چنین بود تا آن که به بیرون قندهار رسید. او راه اصفهان تا قندهار را در نهایت عمران و امنیت کرد، در حالی که پیش آن هیچ انسانی از این مسیر عبور نمی‌کرد. پس از آن به محاصره قلعه قندهار و طائفه سلیمانیه که در آن بودند و فرمانده آنان حسین خان برادر محمود خان بود، کسی که اصفهان را بعد از یک محاصره طولانی و قحطی شدید گرفت تا آن که حکومت شهر را به او واگذار کرده و این در سال ۱۱۳۴ بود.

۱. در متن عربی: قینی سنان! در متن شعر عربی به صورت غیر معمول به چهار مصرع تقسیم شده است!

۲. یعنی نادر به عنوان اسم اما به اشارت به معنای لغوی مورد توجه قرار گرفته است.

همان طور که پیش از این به آن اشاره شد.

این حسین خان فرزند اویس بود، کسی که قندهار را از دولت صفوی مستقل کرد و امیر صفوی شهر را کشت. محمود فرزند همین اویس بود که بعد از پدرش، همراه با سپاهیان از قندهار بیرون آمده، قصد بلاد عجم کرده بیشتر آن را گرفت و پادشاه آن را اسیر کرده، او و فرزندان سلطان و دیگران را کشت. سپاهیان سلیمانی او [یعنی افغانه] بلاد عجم را به فساد کشیده، مردان را اسیر کرده، زنان را تصرف کرده، و اموال و جواهر را تصرف کردند.

در همین زمان بود که محمود گرفتاری نوعی از بیماری شد که به جنون وی انجامید به طوری که مدفوع خود را تناول می‌کرد. همراه وی مردی بزرگ از عموزادگانش بود که او را اشرف می‌گفتند. او فکر و جرأت داشت و از بابت ضایع شدن سپاهیان و برهم خوردن اوضاع نگران شد. بنابراین بر تخت نشست و به تدریج بهتر از محمود بر امور مسلط گشته، به جذب رعایای عجم پرداخت. در این وقت دولت عثمانی با سی وزیر و سپاهیان فراوان به سراغ او رفت. او با کمک سپاهیان خود و رعایای عجم با سپاه عثمانی جنگید و بر آنان غلبه یافته، تمامی عسکر آنان را به تصرف خود درآورده، به اصفهان برگشت.

بعد از آن بود که نبرد میان اشرف و شاه طهماسب آغاز شد و این نادرشاه بود که مسؤولیت جنگ با اشرف را بر عهده گرفت تا آن که در خارج از شهر اصفهان، بر سپاه او غلبه کرد و آنان را کشت. اشرف با جمعی از سپاهیان گریخت. پس از آن نادر وارد اصفهان شده آن را آماده کرد و از شاه طهماسب که در قم بود خواست تا به اصفهان آمده، بر تخت بنشیند. سپس به محاصره هرات پرداخت و حوادث دیگری که بعد از آن اتفاق افتاد. نادر پس از جلوس بر تخت در تاریخ یاد شده (۱۱۴۹) به اصفهان رفت و از آنجا عازم محاصره قندهار شد که خبرش را آوردیم.

محاصره قندهار یک سال و چهار ماه به طول انجامید، به طوری آنان در بیرون قندهار، کشت کردند و درو نمودند و خوردند. نادر شهر بزرگی برابر قندهار بنیاد نهاد و دیوار و قلعه‌هایی برای آن ساخت و نامش را نادرآباد گذاشت. او بدون نبرد محاصره خود را ادامه داد تا آن که اوضاع آنان سخت شده و مرگ و قتل میانشان آمد. در نهایت خواهر محمود و حسین (فرزندان اویس) زنی که نادر با او ازدواج کرد و از وی فرزنددار شد، بیرون آمد. نادر وی و فرزندش را به قندهار فرستاد و زمانی که حسین پسر اویس اظهار اطاعت کرد، حکومت قندهار را برای این بچه قرار دادند و حسین خان که دایی او بود، به عنوان نایب وی حکومت کرد.

آنان همچنان اظهار اطاعت می‌کردند تا آن که وی بسوی آنان تاخت. آنان وحشت کرده درها را بستند. نادر به محاصره آنان نشست، همان محاصره‌ای که در نهایت خواهرش بیرون آمد. نادر او را بوسید و از برادرش گذشت. سپس حسین خان را خواست که او در نهایت ذلت خود را تسلیم کرد. نادر دستور داد تا خان و مان خود را برداشته به یکی از بلاد عجم برود و همانجا سکنا گزیند. سپس با احترام به آن شهر منتقل شد.

در این وقت نادر بر قلعه تسلط یافته، آن را منهدم کرد و ویرانه‌ای از آن باقی گذاشت. وی تمامی مردم را با هر آنچه از آلات نظامی بود به نادر آباد منتقل کرده، والی برای آن تعیین کرد و سپاهیان را مستقر نمود. او

تمامی طائفه سلیمانیه را کشت. شماری از آنان به هند گریختند. فتح قندهار در ماه ... سال ...<sup>۱</sup> بود چنان که در وقت خود به آن خواهیم پرداخت. (تنضید: ۳۱۲ - ۳۲۰). فتح هند توسط نادرشاه (تنضید: ۳۲۵ - ۳۳۳)

### نماینده نادر شاه در حضور شریف مکه

در این سال نماینده‌ای از طرف نادر شاه نزد شریف مکه معظمه مولانا شریف مسعود آمد. وی حامل توافقاتی بود که در آن مناطق میان او و احمد پاشا حاکم بغداد به عنوان نماینده سلطان عثمانی به دست آمده بود. این بعد از آنی بود که نادر به نواحی عراق عرب آمده و شماری از شهرها را متصرف شده بود که از آن جمله کرکوک و اربل و نجف و بصره و تمامی قرای بغداد به جز خود بغداد بود. و عامل آن جز رفاقت میان او حاکم بغداد نبود. وی سپس به موصل رفت و چندین روز آن را محاصره کرد. آنگاه به مصالحه با احمدپاشا نشست و این پس از آنی بود که دولت عثمانی مسأله صلح را به احمدپاشا واگذار کرده بود. سپس نادر شاه به نجف برگشته آن را زیارت کرد و به مردم آن احسان فراوان نمود. در آنجا بود که امر صلح را با حضور مردمان آن مناطق از اهل سنت و جماعت و نیز امامیه جعفریه مطرح و منعقد کرده و این نتیجه سه روز بحث و جدل میان آنان بود.

در این توافق احق بودن مذهب امامیه جعفریه پذیرفته شده و این که سننیان پذیرفتند که هیچ راهی برای انکار دانش و فضل امام جعفر صادق نیست، جز آن که روایات منسوب به او، شبیه آنچه که از ائمه اربعه به ما رسیده، ثابت نشده است، زیرا سلف به تصحیح نقل و روایت و ضبط روایت از آنها اعتناء داشت و با تواتر مفید به دست ما رسیده است. اگر برای شما (شیعیان) روایات منسوب به امام صادق همین گونه ثابت شده است، اشکالی در تقلید از جعفر صادق وجود ندارد، زیرا او اهلیت را تقلید دارد. این بعد از آن بود که امامیه جعفریه نیز احقیت اصول اهل سنت و جماعت را پذیرفتند و نام خلفای راشدین را در خطبه در تمامی مساجدی که در ممالک نادری و عثمانی بود خواندند؛ ضمن آن که برای هر دو سلطان دعا می‌کردند در حالی که نام سلطان عثمانی اول می‌آمد.

سپس سید جلیل فاضل علامه سید نصر الله بن حسین جعفری امامی<sup>۲</sup> در مسجد شریف غروی (نجف) نماز جمعه را اقامه کرد. وی همان کسی است که به عنوان نماینده نادرشاه به مکه آمد. وی در خطبه نماز از خلفای چهارگانه یاد کرده و نام دو سلطان را برد و سپس برای مسلمانان دعا کرد. آنگاه نماز را اقامه کرد، جز آن که در نماز جمعه قنوت خواند و آن را مقدم بر رکوع کرد. پس از اقامه نماز، نادر شاه شیرینی فراوانی به مسجد یاد شده فرستاد و به هر یک از علما مبالغ زیادی پول بخشید، آنگاه مردم پراکنده شدند.

در این هنگام، نامه‌هایی به شریف مکه و شیخ حرم مدینه منوره نوشت و همراه آن توافق نامه که علمای

۱. در اصل سفید است.

۲. همان طور که خواهد آمد وی در نهم رجب ۱۱۵۸ در استانبول در رحبه باب السرایا گردن زده شد و به شهادت رسید. مصحح تنضید العقود شرح حال مفصلی از وی بر اساس منابع آورده است (ص ۳۷۸ - ۳۹۰)

شیعه و سنی بر سر آن توافق کرده بودند برای آنان ارسال کرد و از آنان خواست تا آنچه را در باره مذهب جعفری گفته شده بود اجرا کرده امام جماعتی به عنوان پنجمین امام در مسجد الحرام و مسجد نبوی بر اساس مذهب جعفری نماز بگذارد بدون آن که کسی متعرض دیگری شود.

این نماینده وارد بر شریف مکه شده و او وی را اکرام کرده و احکام و نامه‌های مزبور را از وی تحویل گرفت. پس در این باره نامه‌ای به دربار عثمانی نوشت، زیرا وی عامل آنهاست، بنابراین باید کار را به آنان ارجاع می‌داد و بنابراین، این فرامین و وثیقه را برای آنان فرستاد. نماینده نادرشاه هم تا پایان سال یاد شده در انتظار جواب نزد شریف مکه ماند.

در پایان آن سال، دربار عثمانی درخواست کرده بود تا آن نماینده و هر آنچه دارد همراه با امیر الحاج شامی اسعد باشد به استانبول برود. شریف نیز نماینده را در اختیار آنان گذاشت و مقرر کرد تا رسیدن به دربار عثمانی مورد اکرام قرار گیرد. او نیز به همراه وی عازم شد و خداوند به آنچه پیش خواهد آمد آگاه است. نکته دیگر آن که به محض آمدن نماینده نادر شاه به مکه، اوضاع شهر بهم ریخته و مضطرب شد و نزدیک بود فتنه‌ای برپا شده، همه چیز خراب شود. به خصوص که بر سر برخی از مفاسد دنیوی رابطه میان شریف و صاحب بندر جده ابوبکر پاشا تیره شده بود.

در همین ایام بود که فرامینی از سوی دولت عثمانی برای ابوبکر پاشا رسید و همراه آن نامه‌ای از خواهرزاده وی احمد پاشا فرمانده نیروهای عثمانی در ارزوم که در انتهای مملکت روم [در سمت ایران] است رسید. وی در این نامه از خیانت نادرشاه سخن گفته بود، زیرا نادر دریافته بود که دولت عثمانی بنای پذیرش آن صلح را ندارد. بنابراین احمد پاشا خبر داده بود که صلح نقض شده و جنگ میان ما و نادر در گرفت که نادر عقب نشینی کرده شکست خورد. به همین دلیل ابوبکر پاشا اعلام فرح و سرور در تمامی مناطق کرده و در جده کارهایی در اظهار این فرح و شادی انجام داد.

در این وقت مولانا شریف در این باره توقف کرد، زیرا هنوز پاسخی در این باره دریافت نکرده بود. اما اندکی بعد، او نیز اظهار فرح و شادی کرد و این از ترس آن بود که از سوی ابوبکر پاشا متهم به برخی از مسائل شود.

در این میان ابوبکر پاشا از شریف مکه خواست تا پس از آن که آن خارجی یعنی نادر مضمحل شده و شکست خورده، نماینده نادرشاه را به قتل برساند، اما وی نپذیرفت و درخواست او را به شدت رد کرد. او گفت: به دو دلیل نباید این کار را بکنند:

اولاً آن که ما منتظر هستیم تا از دربار عثمانی پاسخی در این باره و اختلافی که میان زید و عمرو پدید آمده داده شود. بنابراین باید صبر کنیم تا ببینیم چه تصمیمی از سوی دربار عثمانی در این باره گرفته خواهد شد. ثانیاً این شخص، میهمان ماست و ما ملزم به رعایت حقوق عرفی او هستیم. این مسأله، سبب شد تا شقی مزبور - یعنی ابوبکر پاشا - شریف را متهم به تمایل به سمت نادرشاه کرده و او را هم‌مذهب نادر یعنی رافضی بداند.

انتشار این مطالب، شریف را بر آن داشت تا دست به دو اقدام در مسجد الحرام بزند.

اول آن که به خطیب جمعه گفت تا بیش از حد معمول در خطبه به روافض دشنام داده و لعن کند تا ماده این فتنه و فساد از بین برود.

دوم کاری که مانند آن حتی در قدیم‌ترین دوران نیز انجام نشده و تصور نمی‌کنم از زمان عمارت مسجد الحرام رخ داده بود و آن این که لعن بر روافض بود علی رؤوس الاشهاد دنبال هر نمازی که در مقام امام اعظم اقامه می‌گشت، به طوری که این امر در میان همه حجاجی که به مکه وارد می‌شدند شهرت یافت. همه این کارها برای دفع نسبت‌ها و تهمت‌هایی بود که از سوی آن وزیر بدکردار مطرح می‌شد. اوضاع به همین شکل ادامه یافت و خداوند به زشتی آثار آن که در آخرت روی دهد آگاه است. نماینده نادر تا موسم حج نزد شریف ماند تا آن که دولت عثمانی وی را طلب کرد و شریف او را همراه امیر الحجاج شامی اعزام کرد. او در حالی که تحت کنترل بود به استانبول رسید. باقی اخبار وی را در سال ۱۱۵۸ خواهیم آورد. (تنضید: ۳۷۷ - ۳۹۳). در همین سال (۱۱۵۸) خبر رسید که نیروهای عثمانی بر نادر شاه غلبه کرده و بر سپاهیان او را در اطراف بلده فارس پیروز شده و تا چهار منزل آنان را تعقیب و اموال موجود در لشکرگاه آنان را به تمامی غارت کرده و این وضعیت چهار یا پنج روز امتداد داشته است.

### شهادت سید نصرالله حسینی حائری در استانبول

در این سال (۱۱۵۸) این خبر شهرت یافت و بشارت به همه جا اعلام گردید که دولت عثمانی اقدام به قتل نماینده نادر شاه که پیش از این ذکرش رفت، کرده است. این شخص، همان سید جلیل، ادیب عاقل سید نصرالله بن حسین حسینی عراقی، یکی از رؤسای عراق و فردی از یکی از خاندان‌های اصیل و عریق آنجا بود. وی را از حبس درآورده و میانه روز در رجه باب السرایا در اسلامبول، روز نهم ماه رجب سال یاد شده، او را گردن زدند.

### جنگ و صلح نادر با عثمانی‌ها

پس از ده روز، خبری ضد خبر اول در باره نبردهای میان نادر و عثمانی‌ها رسید و ما از خداوند می‌خواهیم تا در تمامی امور لطف خود را شامل گرداند. خبر این بود که نادرشاه حمله سختی بر آنان کرده و دودمان آنان را به باد فنا داده تا آن که به قلعه فارس رسیده، اموال را به غنیمت گرفته و در این میانه یکی از وزرای بزرگ و فرمانده سپاه روم محمد باشا کشته شده است. پس از این کشتار و غارت و اسیری گرفتن به حدود خویش بازگشت. سپس نماینده‌ای با نامه‌های به سوی دولت عثمانی فرستاد که حاوی تندى به سلطان اسلام بود و این که تا کی در خانه خود آرمیده و برای جنگ و سفر از خانه بیرون نمی‌آیی. چرا فقط رعایا را جمع کرده و آنان را طعمه شمشیر قرار داده در تیررس توپ گذارده و هدف تیر می‌نهی. او نوشت: ما هر دو طالب سلطنت هستیم و برای این کار در پی برهانیم. بهتر است که خودت به میدان آیی یا آن که سلطنت را واگذشته بروی. رسول رفت و تا این وقت خبر قتل آن سید مقتول به او نرسیده بود. باقی این رویدادها را خواهیم آورد. (ص ۳۹۹).

حوادث سال ۱۱۵۹: در این سال نبردی میان نادر و دولت عثمانی درنگرفت بلکه نادر در پی اصلاح شهرها و بهبود وضع رعایای خود رفت. نماینده‌ای که به سوی دولت عثمانی فرستاده بود همراه نماینده‌ای از دولت عثمانی به ایران بازگشت. در آن وقت نادر در خراسان بود و از آن دو خواست تا در مازندران بمانند تا باز گردد و آنان را به حضور پذیرد.

در همین زمان بود که احمد پاشا (فرزند حسن پاشا) حاکم بغداد با وی به مکاتبه پرداخت. وی از عاقل‌ترین عاملان عثمانی و بهترین آنها در رأی و تدبیر بود. وی که دریافته بود این اوضاع سرانجامی ندارد تصمیم گرفت تا خود میان دو دولت مداخله کرده صلحی برقرار نماید و هر دوی آنان نیز پذیرفتند. بنابراین یکی از بهترین افراد خود را که صاحب سر او نیز بود نزد دولت عثمانی فرستاد تا حقیقت حال این مرد - نادرشاه - و فراوانی سپاهیان او و این را که از تمامی بلاد خراج برای او می‌آید شرح داده و بگوید که مشکلی برای او نیست تا او را از شما منصرف گرداند. داستان سال گذشته در فارس نیز بیشتر عساکری را که بعد از مدت‌ها جمع شده بودند از میان برد. بنابراین اولی آن است که با صلح موافقت کنند. دولت عثمانی نیز همه کارها را به او واگذار کرد. وی این خبر را به نادرشاه رساند. او نیز به طهران رسید و از نماینده عثمانی خواست تا حاضر شوند. سپس در باره خواسته‌های آنان تأمل کرده و این در حالی بود که احمد پاشا نیز آن مطالب را گفته بود. پاسخ او به دولت عثمانی آن بود که نوروز همان سال نمایندگانی از آن دولت که اهل سیف و رأی و قلم و علم باشند آمده، در فلان شهر، من هم خواهم آمد و آنچه را در پیش‌اش هستیم خواهیم نوشت که ان شاءالله صلح خواهد شد. خبر رسید که احمد پاشا کوبریلی هم هدایای زیبایی همراه شماری اسب و آلات دیگر به همراه شماری از اهل علم به همان جایی که نادر گفت بود فرستاد. خداوند به آنچه رخ خواهد داد آگاه است و باقی مانده این گفتار را در رویدادهای سال آینده خواهیم گفت ان شاءالله تعالی. (۴۰۰)

### کنشته شدن نادر شاه در شوال ۱۱۶۰

اخبار مسرت آمیزی از سوی بغداد رسید که در باره قتل آن خارجی مشهور بود که پیش از این از او یاد کردیم و این خبر بلاد و عباد را شادمان کرد. وی کسی جز نادرشاه ملقب به طهماسب قلی (لقب اعطایی شاه طهماسب) نبود که شاه او را در انجام هر کاری آزاد گذاشت و در آخر به وی خیانت کرده او را عزل کرده، به مشهد فرستاده، همانجا حبس کرد تا مرد.

ما شرحی از آغاز قدرت وی و انتقال او از پایین تر مرتبه به وزارت و سپس سلطنت را در صفحات پیش بدست دادیم و این هم پایان زندگی اوست که زمانه برایش تدارک دیده بود. پس از آن که بر مملکت ایران و توران و هند حاکم گشت و تمامی مردم را با قتل و نهب و اسیری و انواع شکنجه‌ها ذلیل ساخت و آثار دولت قبلی را از بین برد و تخریب کرد و تمامی اموال و جواهرات گران قیمت را تصرف کرد، اموالی که قارون هم جمع نکرده بود و پیش از وی کسی برای آن دست نیافته بود، به دولت عثمانی یورش برد. عثمانی‌ها سپاهیان را همراه امرای بزرگی از میان وزیران برجسته به سوی وی فرستادند که او آنان را یکی بعد از دیگری از بین برد و کشت و این وضعیت چندان ادامه یافت که نیروهای انسانی و مالی فراوانی به عدد کوهها و ریگها از بین

رفت. پس از آن متمایل به صلح شدند و این با میانجی بزرگترین وزیر آنان و بهترین آنها احمد پاشا بود که نهایت جد و جهد را در این راه بکار بست و این پس از خرابی بیشتر شهرها به سبب جنگها و عبور سپاهیان بود. بالاخره صلح برقرار گردید و او هدیه بزرگی برای دولت عثمانی فرستاد و آنان نیز برای وی، آن هم به همراه احمد پاشا کوبریلی تا آن که صلح قابل اعتمادتر باشد، در حالی که شماری از افراد شاخص و برجسته و عاقلانی که در نهایت عقل و درایت بودند، او را همراهی می‌کردند. داستان آن را ذیل رویدادهای سال ۱۱۵۸ آوردیم. درست هنگامی که این کوبریلی به او نزدیک می‌شد، و نادر نیز استقرار در سلطنت خود داشت، قضای الهی فرود آمد، قضایی که هیچ کس را از آن گریزی نیست. چند تن از نگهبانانش از طایفه قزلباش بر او وارد شده و در حالی که در رختخواب خوابیده بود، جانش را گرفتند. شماری از زنانش خود را بر روی او انداختند و آنان نیز کشته شدند. سپس سر او را قطع کردند و دستهایش را بردند و تمامی خزائن او را غارت کردند. آنان از راه امنی آمده بودند که تنها بهترین دوستان و معتمدانش وارد می‌شدند. چنان که شاعر گفته است: «از دوست خود پرهیز که از تو پنهان است. در حالی که دشمن در حال مبارزه [آشکار] است دوست در کمین [پنهان] است».

پس از آن اموال وی را به فرزند برادرش علی قلی خان پسر ابراهیم خان داده خواستند تا او را سلطان ایران کنند، در حالی که از او فرزندان در شهرها بودند که یکی از بزرگترین آنها نصرالله میرزا مقیم در همدان بود. اکنون به قضای الهی وقتی فرود می‌آید بنگرید، قضایی که پایان زندگی است و آنچه‌ای می‌آید که انسان فکرش را نمی‌کند و عقل هیچ عاقلی به آن نمی‌رسد. (تنضید: ۴۰۷ - ۴۰۹).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی